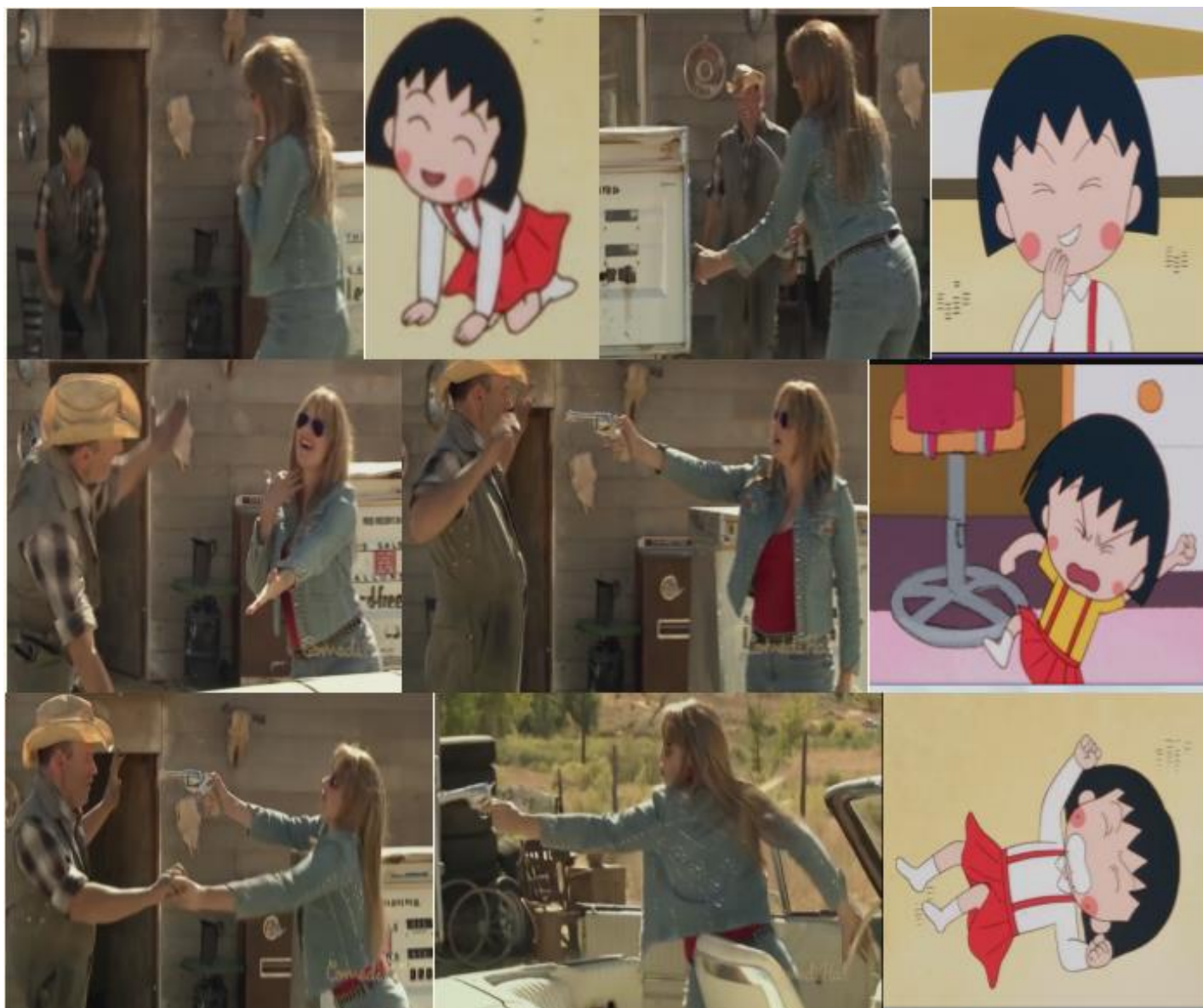


آرزوی آرامش در میان اجتماع (کوانتوم، تغییرات اجتماعی و زندگی پس از مرگ)

ترجمه و تالیف: پویا جفاکش

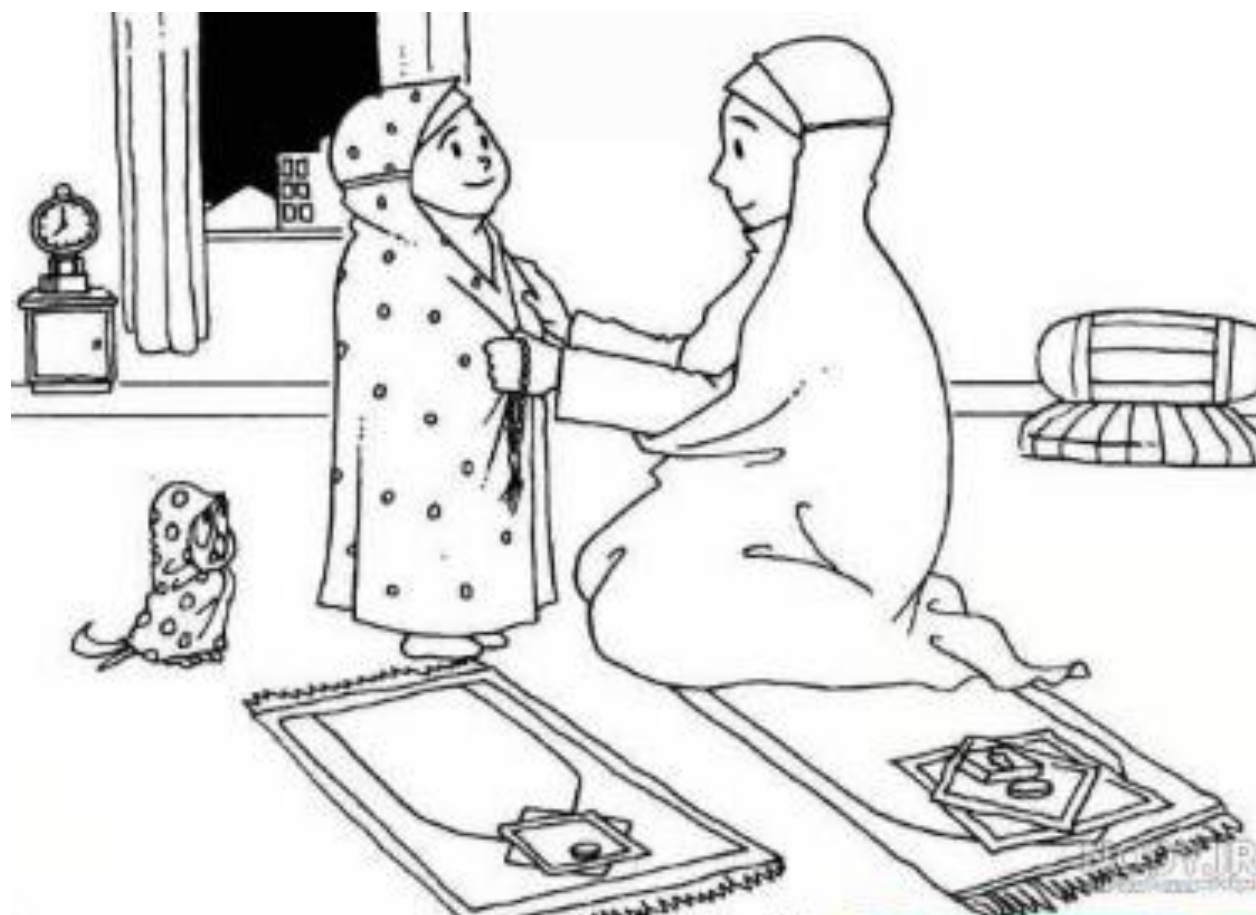


در اوایل دهه ی گذشته، بعضی گروه های نیو ایجی مثل فرقه ی آندرومدا ادعا کردند که از تاریخ 2011/11/11 امواج جدید کیهانی ورود خود را به زمین آغاز و نتیجه ی دلخواه خود را تا تاریخ 2012/12/12 ایجاد میکنند. طی این چرخه، اولین گروه انسان های عصر جدید به عنوان مربیان نوین اخلاقی، الگوهای عصر نو خواهند بود بی این که دست به جنگ بیالایند. آنها انسان های برگزیده ی دوران خودند که بیش از دیگران، حساسیت تأثیرپذیری از این امواج را دارند؛ انسان هایی که به اندازه ی دیگران پایبند مادیات و مدهای عصر نبوده اند و میتوان انگیزه های جدیدی در آنها ایجاد کرد. آنها از هیچکس حتی از کسانی که به آنها آزار رسانده اند متنفر نیستند. بیش از دیگران، از امواج نامناسب مثل شلوغی شهر و پرخاش های مردم به هم عصبی میشوند و حتی حساسیت بالایشان به تغییرات امواج گرانشی ماه و ستارگان، آنها را مدام در حالت های نامناسب روحی قرار





میدهد. مشاهده و شنیدن دروغ‌گویی و شرح بدکاری، این افراد را بیشتر از دیگران آزار میدهد. ولی این عدم تعادل اذیت کننده، برای به حرکت واداشتن آنها علیه وضع موجود و الگو شدنشان برای مردم دیگر لازم است، اگرچه این الگوها فقط کورسویی در تاریکیند که به مرور عادی میشوند و تا آن زمان، این برگزیدگان باید قربانی شدن را بپذیرند. پاداش این پذیرش این است که آنها به دلیل عدم همراهی با وضع موجود، کمتر از مردم عادی آسیب میبینند چون مردم عادی قربانی دردهای زجرآورتری خواهند شد. پیشگویی وضع پیش رو در کارت تاروت "برج" انجام شده است. در شکل این کارت، برجی را میبینیم که طبقه‌ی بالای آن در اثر عذاب الهی آتش گرفته و شخصی از ترس شعله‌های آتش، خود را از آن طبقه به پایین می افکند. معنی این مطلب این است که برج یا همان برج بابل به کنایه از حد انتهای تمدن عصر قبل، در بالاترین افتخارات خود دچار فاجعه میشود و نجات از فاجعه ممکن است به معنی پشت پا زدن به کل مسیر بالا رفته و طی شده تا حد پست آغازین باشد.





چنین چیزی بدون وقوع بحران های شدید اقتصادی و جنگ های متعاقب آن که به نوبه ی خود شرایط را بدتر میکنند رخ نخواهد داد.

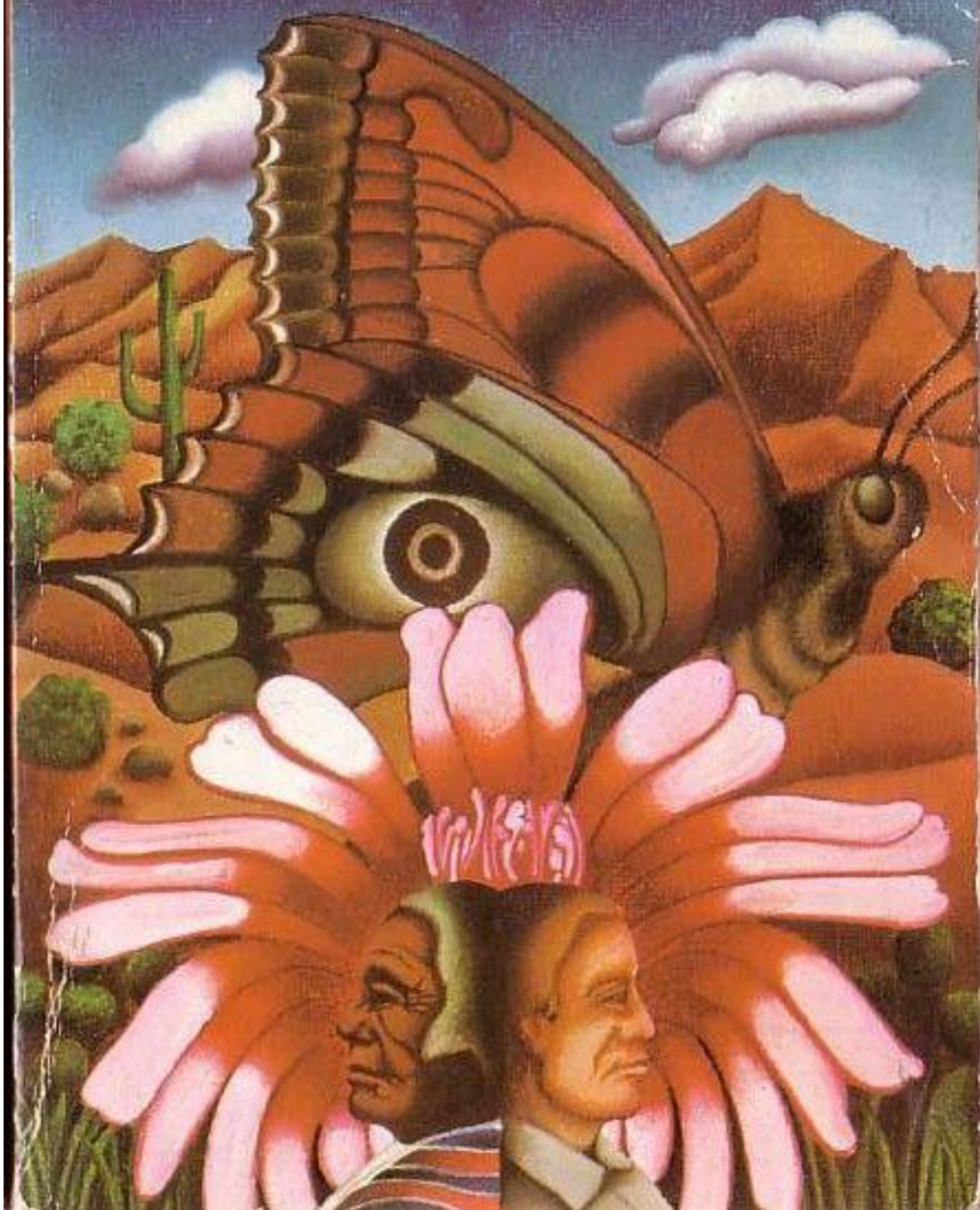
زمانبندی تعیین شده توسط این گروه ها صرفاً بازی کابالایی با اعداد بودند و عمداً در حول و حوش سال 2012 جور شده بودند که در سالشماری مایاها که البته باستانشناسان آن را کاملاً دلبخواهی و به نفع تاریخ اسکالیکری با سالشمار میلادی تطبیق کرده بودند، برای بعد از آن سال، پیشگویی ای انجام نشده بود و به نظر میرسید آن سال، در بهترین حالت به معنی پایان یک عصر، و در بدترین حالت به معنی پایان تاریخ باشد. البته 2012 نه پایان تاریخ شد و نه در دریای جنگ و بحران اقتصادی آن زمان که از سال 2008 شروع شده بود، موج عظیمی ایجاد کرد. ولی به موازات این مطلب گفته میشد که سال مایاها را اشتباه حساب کرده بودند و سال اصلی، سال 2020 است. برخی میگفتند عاقلان این جنبل و جادوها را جدی نخواهند گرفت. اما 2020 به محض این که آمد در همان دی ماه کریسمس خود، شاهد ظهور همزمان ویروس کورونا در ایتالیا، انگلستان، نیویورک امریکا و وهان چین شد و بعد بحران اقتصادی و جنگ های تشدیدکننده ی آن فرا رسیدند. عاقلان پیشین البته در نظر خود تغییری نداده اند. برخیشان میگویند "اتفاقی بوده" و بعضی دیگر چنین پاسخ میدهند که «عاقلان واقعا این جنبل و جادوها را جدی نمیگیرند؛ ولی سیاستمداران



جزو عاقلان نیستند.» و حالا این سوال وجود دارد که آیا موج کیهانی ای هست که واقعا از این بلایا به عنوان اهرم فشاری برای سوق دادن عوام به سمت الگوگیری از "برگزیدگان" استفاده میکند؛ موج کیهانی ای که با این بلایا میخواهد نشان دهد مسیر کنونی تمدن یک اشتباه است؟! این سوال مشکل خاصی دارد و آن این است که برگزیدگان مزبور چیز جدیدی کشف نکرده اند و میخواهند مدل های اخلاقی گذشته را بازسازی کنند. اما در جادوگری و منجمله کابالا این واقعا یک مشکل محسوب نمیشود. چون وقتی دستوری داده میشود لزومی وجود ندارد که درجا بدان عمل شود و ممکن است ده ها سال طول بکشد تا پذیرش آن عمومی شود. در کتاب "افسانه های قدرت" از کارلوس کاستاندا، "دون خوان" جادوگر سرخپوست، به راوی میگوید:

«تو میگویی شنیده ای که استادان آموزه های باطنی شرقی، خواستار پنهانکاری مطلق در مورد آموزه های خود هستند. شاید آن استادان فقط در حال استاد شدن باشند. من یک استاد نیستم، من فقط یک جنگجو هستم. بنابراین من واقعا نمیدانم استاد چه احساسی دارد. مهم نیست که فرد چه چیزی را فاش میکند یا چه چیزی را برای خود نگه میدارد. هر کاری که انجام دهیم، هر چه که هستیم، بر قدرت شخصی ما تکیه دارد. اگر به اندازه ی کافی آن را داشته باشیم، ممکن است یک کلمه که به ما گفته میشود، برای تغییر مسیر زندگی ما کافی

CARLOS CASTANEDA
TALES OF POWER





باشد. اما اگر قدرت شخصی کافی نداشته باشیم، میتوان باشکوه ترین قطعه ی حکمت را برای ما آشکار کرد و آن مکاشفه، تفاوت لعنتی را ایجاد نخواهد کرد.»

آیا ما تا حالا زمینه ی وجدانی لازم برای دستورات مهم اخلاقی را نداشته ایم و آنها فقط به عنوان یک نیش ترمز بر زیاده خواهی ما برقرار بوده اند و این که کی بخش اعظم مردم ظرفیت آنها را خواهند یافت را نیرویی فراتر از مردم که از جنس آگاهی است و معنی آگاهی عمومی را میفهمد تعیین خواهد کرد؟ ظاهرا این مطلب باید خیلی غیر علمی به نظر برسد. ولی در کمال تعجب، معادلات فیزیکی حاصل از نسبیت اینشتین که به کام کوانتوم رفته اند چنین امکانی را به زبان فیزیک علمی بیان میکند. معادله ی گربه ی شرودینگر که در مثال آن، 50 درصد احتمال دارد گربه در یک جعبه زنده و 50 درصد احتمال دارد گربه در همان جعبه مرده باشد، شانس زنده ماندن گربه را به اثر ناظر با نوری که از چشم ناظر بر جعبه می افتد واگذار میکند و اینطور نتیجه میگیرد که هیچ کدام از ما ناظر بی طرف نیستیم و نوع تابش نور از چشم ما به ذرات موضوع مورد مشاهده، در سرنوشت موضوع تاثیر خواهد گذاشت. بعضی مانند هربرت حتی معتقدند که نه فقط انسان ها بلکه موجودات کم شعورتر مانند گربه ها نیز میتوانند با نگاه خود موضوع را تغییر دهند. پارادوکس این

Schrödinger Equation

Fundamental Equation of Quantum Mechanics



Erwin Schrödinger
(1887-1961)

$$i\hbar \frac{\partial}{\partial t} \psi = \hat{H} \psi$$

Diagram illustrating the components of the Schrödinger Equation:

- i : Square root of minus one
- $\hbar$: Planck's constant
- $\frac{\partial}{\partial t}$: rate of change With respect to time
- $\hat{H}$: Hamiltonian operator
- ψ : Quantum Wave Function

Schrödinger Equation is a partial differential equation that describes how the Quantum state of a Quantum system changes with time. The **Austrian Physicist Erwin Schrödinger** formulated it in 1926 & published in 1926.



f/Physicist Page



Mauro Jardim
20 followers

نظریه آن است که باعث میشود نه خود نور بلکه آگاهی ما بر مسئله تاثیر بگذارد و در این صورت باید نور را تابع آگاهی بزرگتری کنیم. این به نفع نظریه ی "نظم ضمنی" بوهم

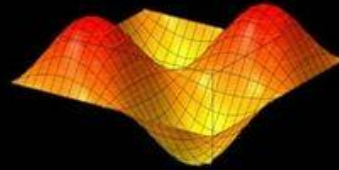
Quantum Physics

 Sour Truth



Uncertainty Principle

It is impossible to simultaneously determine position and momentum of a quantum particle



Wave Function

Highest chance/probability to find a quantum particle at certain place and time



Superposition State

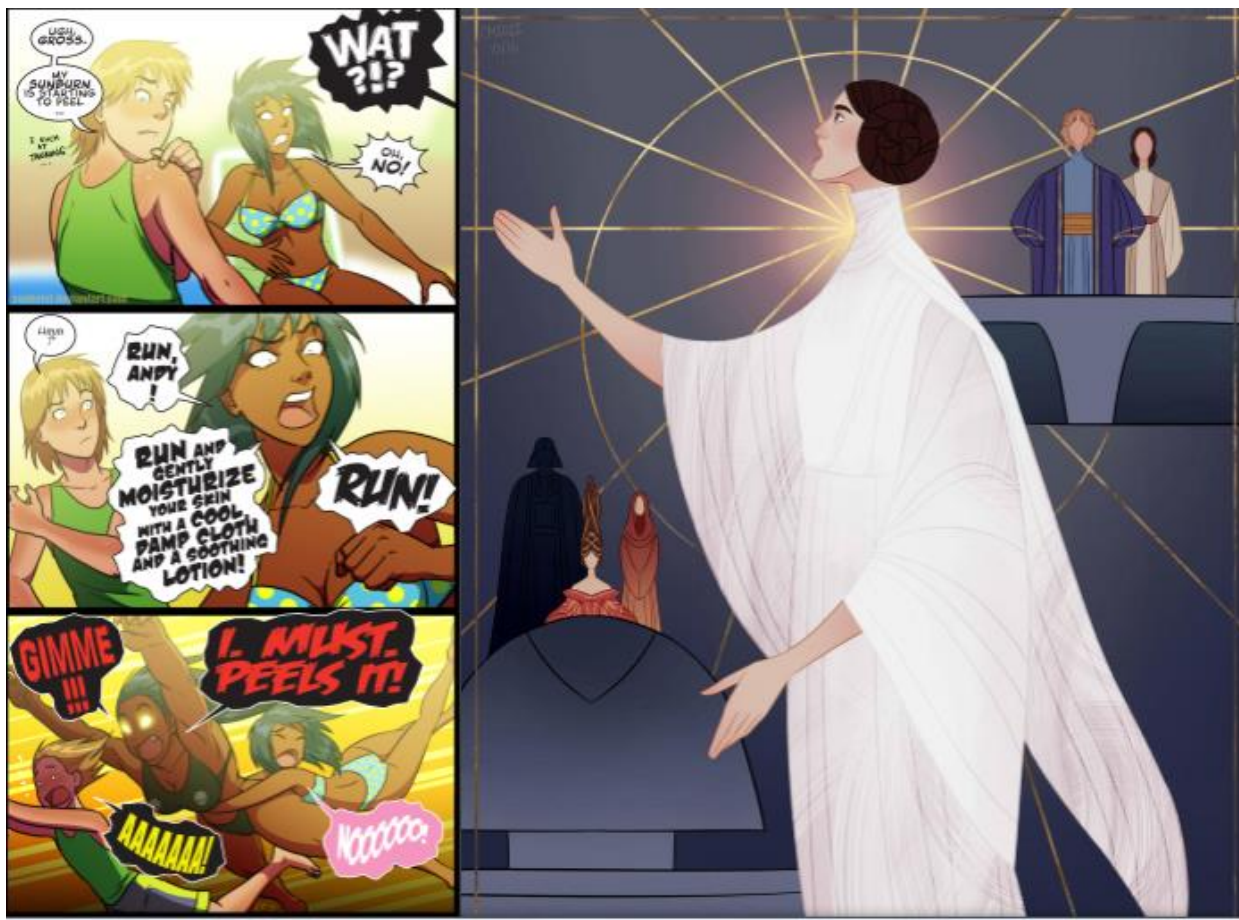
Quantum particles are always in multiple states, when they are observed their Wave Function collapse and they transforms into one of the multiple states

است که مطابق آن، جهان فیزیکی، تنها یکی از انواع موج نور آن محسوب میشود. برخی مانند استیون هاوکینگ برای این که این مطلب به نفع وجود خدا تمام نشود نظریه ی جهان های موازی را مطرح کرده اند که بر اساس آن، نور در بیشمار جهان فرم های مختلف به خود میگیرد و برای یک اتفاق، بیشمار نتیجه در بیشمار جهان امکانپذیر است و بنابراین همه ی ما توهم محضیم. اما برخی حتی در حرکات نور هم نظم میبینند و آن را تابع "پتانسیل ابرکوانتومی" بوهم می یابند که باعث میشود امواج بارها و بارها همگرا و واگرا شوند و نوعی رفتار متوسط ذره مانند ایجاد کنند. در این صورت، حرکت زیربنایی بی وقفه ی آنها است که به اجسام ظاهرا متفاوت اطراف ما شکل میدهد. از دید بوهم، نقش نوع



نگرش ما به مسائل، در تغییر فاز آنها بر اساس معادله ی گربه ی شرودینگر، آنقدرها نیست ولی بی تاثیر نیز نیست. چون به نظر بوهم، نظم برتر، نوعی آگاهی دارد که در تمام اجسام مادی —حتی اجسام بیجان— مستتر است و انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست. بوهم حتی —در نقل قول وبر از او— جدایی روح و ماده را یک انتزاع میدانند. از آنجا که مسئله ی آگاهی، پای ذهن را به میان میکشد کوانتوم بوهم را در مقابل آنچه "جبرگرایی نرم" نامیده میشود قرار میدهد. بر اساس نظریه ی اخیر، بشر حتی در تصمیم گیری های خود، تابع

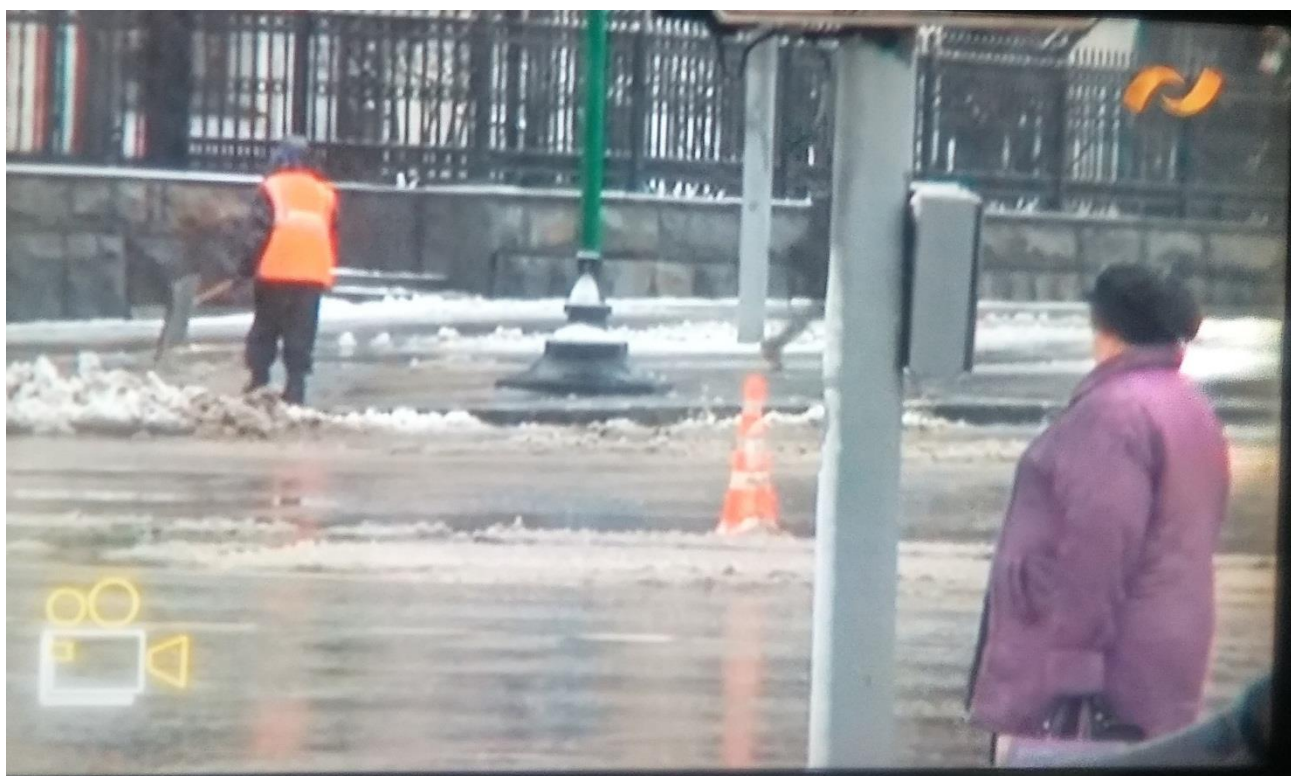




جبر محیط است بدین صورت که به دلیلی که از آدم تا آدم فرق میکند، یک قسمت از مغز، تحریک میشود و به نوبه ی خود، قسمت های دیگری از مغز را فعال میکند و فرد را با دغدغه های ذهنی و فیزیکی خارج از اراده ی او غافلگیر میکند درحالیکه ممکن است حتی فرصت لازم برای تصمیم گیری معقولانه را نداشته باشد. اگر ذهن واقعا از مغز ناشی شود چنانکه کریک و دنت معتقدند، تقویت اراده ی انسانی غیرممکن خواهد بود. اما اگر عدم اثبات برخاستن ذهن از مغز که تاکنون ادامه داشته، درنهایت نظر مربوط به فرامادی بودن ذهن را به کرسی بنشانند و بر نظرات عرفانی درباره ی «اجسام اختری و اثری انسان» مهر تایید زده شود، آن وقت بحث آگاهی کوانتومی در مغز که بیوشیمیست هایی چون هامروف مروج آنند، صدای بلندتری خواهد یافت. "سر جان اکلس" عصبشناس که منتقد مادیگرایی است، در 1994 دیدگاهی میانه اتخاذ کرد که بر اساس آن، یک ذهن فرامادی و تحریکات عصبی مادی مغز، در موقع بسیاری از تصمیمگیری های انسانی، با یکدیگر درگیر کشمکش میشوند و نتیجه بعضی اوقات کاملاً غیر قابل پیشبینی میشود. در مقابل، چارلز لافلین در 1996، دوباره تطابق کوانتومی ذهن و جهان را تایید کرد و در عوض، ساختارهای عصبی واسطه ی آگاهی را متأثر از خلأ یا دریای کوانتومی دانست. شق اخیر، در حوزه ی پدیده های موسوم به "غیر محلی" قرار میگیرد که مرکز "سرن" آن را مطرح



کرده و برهم کنش و از هم دور شدن دو سیستم کوانتومی را بررسی میکند. چنین رویدادی دو تفسیر اصلی دارد: یا شامل اقدام بی واسطه و آنی در فاصله است، یا شامل سیگنال دهی سریع تر از نور است. از آنجاکه در ماده ی فیزیکی متعارف، سرعت بیشتری از سرعت نور، غیرممکن فرض میشود، برخی، از وجود "اثیر کوانتومی" که سرعت بیشتر از نور در آن ممکن است، سخن گفته و با آن، نظریه ی کوانتومی فعلی و نظریه ی نسبیت اینشتین را شکسته اند. غیر محلی بودن در پرتو این احتمال، توضیح احتمالی تله پاتی و روشنبینی تلقی شده است. اما دانشمندان میگویند راستی آزمایی وجود پدیده های غیر



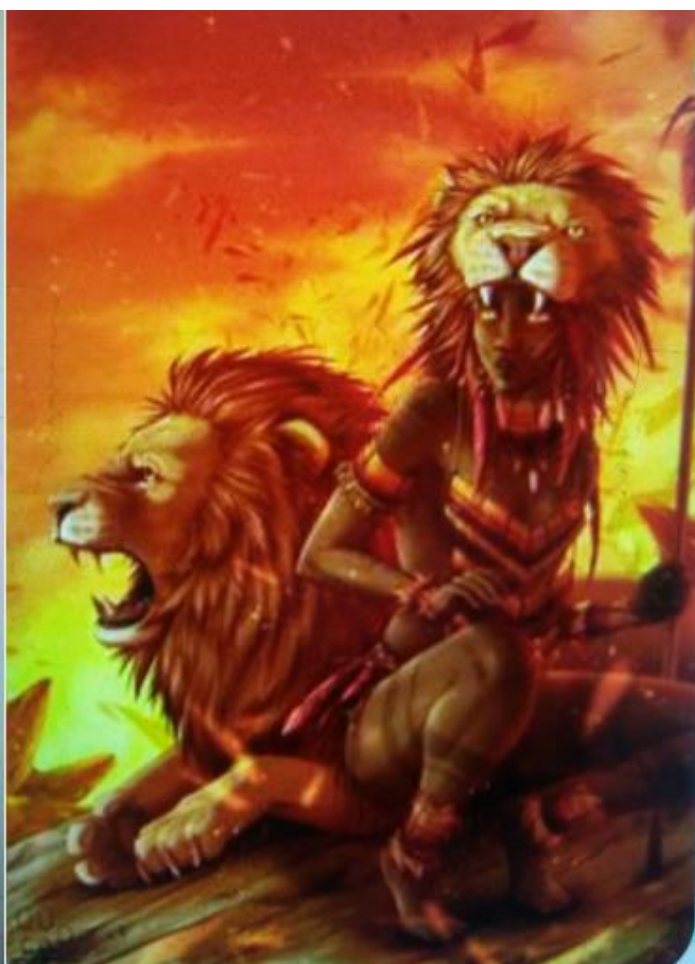
محلی، با فناوری کنونی ممکن نیست. در غیاب توانایی اثبات این فکر عجیب، نظریه ی اکلِس، به معنی ورود و خروج مداوم ذرات زیر اتمی به و از جهان فیزیکی خواهد بود که این، احتمال وجود موجودات غیر مادی با توصیفاتی شبیه به اجنه را تایید میکند که میتوانند به دنیای ما ورود و خروج یابند بی آن که لزوماً محدود به قوانین فیزیکی حاکم بر موجودات پدید آمده و تکامل یافته در این جهان باشند. ادگار میچل، در 1996 با وجود جهان های مافوق فیزیکی به شدت مخالفت کرد و در این راه، تمام پدیده های روانی - حتی تجربیات خروج از بدن و تجربه ی نزدیکی به مرگ (ان دی ای) - را نتیجه ی تشدید غیرمحلی بین مغز و خلأ کوانتومی دانست:

“quantum physics”: david pratt: scientific exploration: 1997

در تنوسوفی که نتیجه ی تلفیق عرفان با نظریه ی تکامل داروین است، این گونه نظریه های فیزیکی، نوعی دفاعیه تلقی میشوند که میتوانند عرفان کابالا را به میدان زیست ذهنی-جمعی



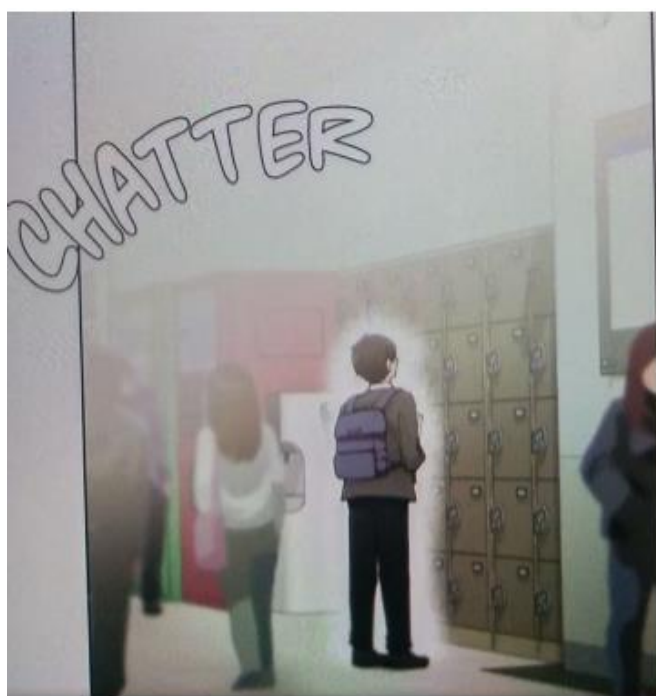
بشر بکشانند. در یهودیت و کابالا، انسان، تکرار خدا است و اگر خدا یک بار در جهان تجسد یافته و تکامل داروینی پیدا کرده است، بشر باید همان مسیر را تکرار کند. از اینرو از دید تئوسوفی، نخستین نسل انسان ها همچون سلول های اولیه که جنسیت نداشتند، حالت بی جنسیت یا دوجنسی داشتند تا این که نسل آدم ظهور کردند و همانطور که تورات سرنوشت آنها را در گرو تقسیم آدم دوجنسه به آدم و حوا قرار میدهد، بنی آدم نیز به قوانین افراطی تضاد جنسیتی روی آوردند و مردانشان تمام روحیه ی زنانه ی خود را در زنان فرافکنی کردند و با این تصور، با زنان برخورد کردند. وقتی این جداسازی انجام شد، مرد که خود را به عنوان ایدئال و خدای همسرش درآورده بود، درست مثل آدم که به تحریک حوا سعی کرد جای یهوه -خدایی که خودش از روی ایدئال مرد توانای زندگی زن ساخته بود- بگیرد، وابستگی زندگی زن به خودش را ابزار خودبزرگ بینی و فخر فروشی کرد و تمام افراط کاری های مرد در جمع مال و ثروت برای تامین خانواده و ادعای خدایی کردن او پیش مردان دیگر از همین جا شروع شد و زن در این مطلب بی تردید مقصر بود وقتی خود آنچه که شوهرش برای زندگی او و فرزندانش فراهم میکرد به رخ زنان دیگر میکشید. درواقع وسوسه ی آدم توسط حوا به تحریک مار و خوردن آن دو از میوه ی ممنوعه که به



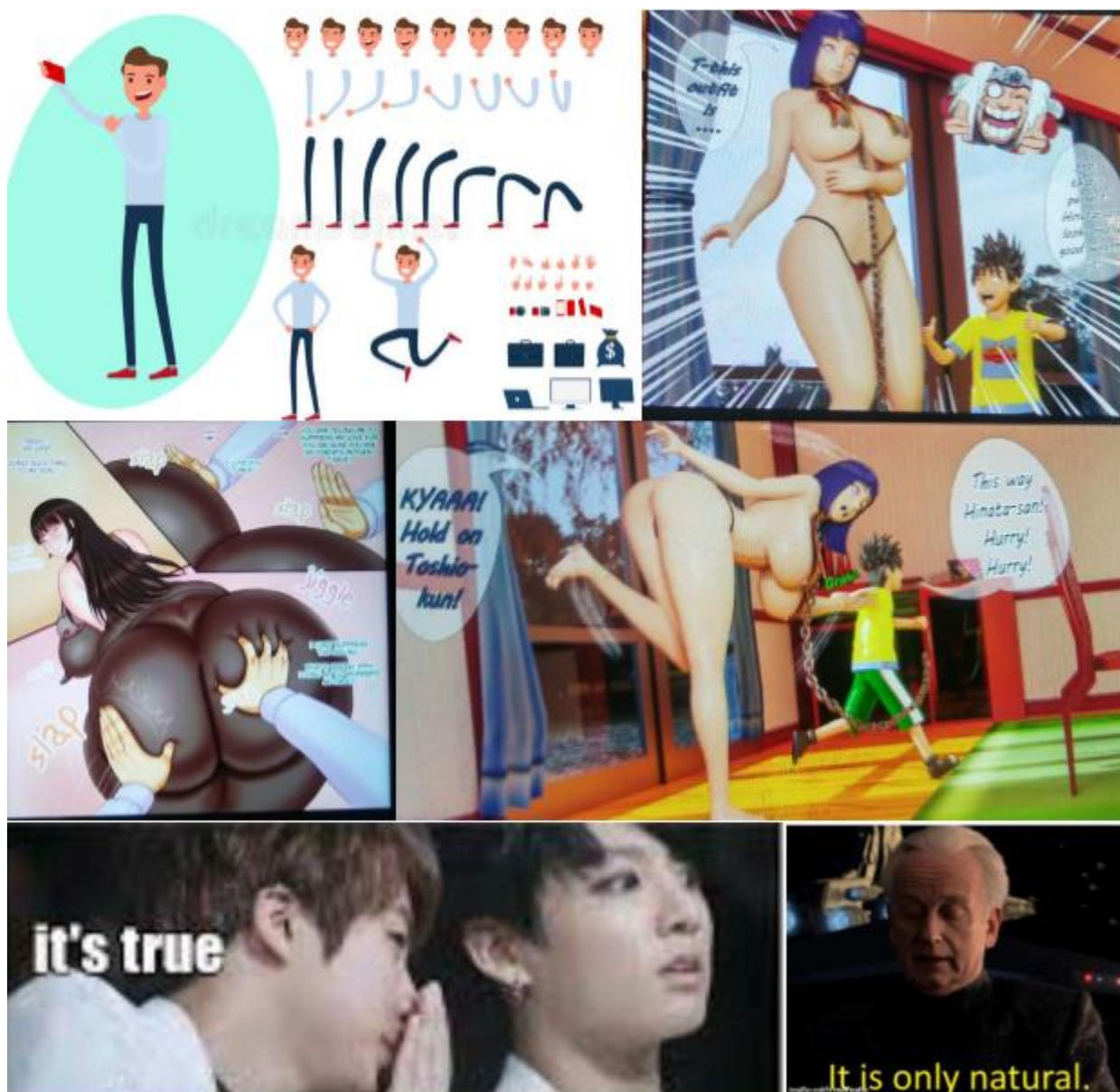




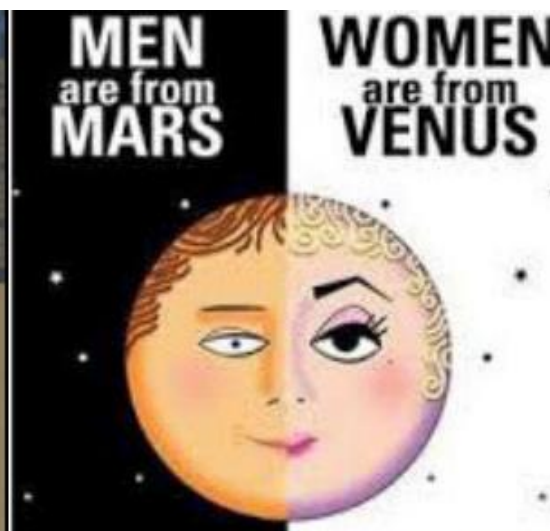
دوستانت رو فریب بده، دشمنات رو ناکار کن



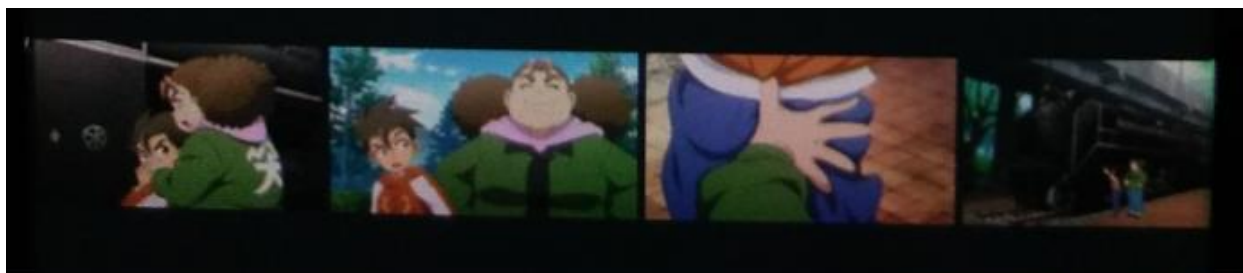
اخراج از بهشت انجامید همین بود. نسل آدم برای تامین زندگی مادی، به طرز افراطی اقدام به تولید مثل کردند و توانستند انواع قبلی بشر را مضمحل کنند. دیوید پرات دراینباره میگوید آدمی ها به ازدواج و تشکیل خانواده اهمیت میدادند ولی این موضوع هیچ ربطی به تقدس فی نفسه ی ازدواج نداشت و به همین دلیل هم بود که سنت ازدواج تقدس خود را نزد آنها به سرعت و به نفع بی بند و باری جنسی، از دست داد. به گفته ی پرات، تمام هزینه های کمرشکنی که بی بند و جنسی، به بهداشت اجتماعی و روانی نوع آدم وارد کرد، نتیجه



ی طبیعی نگرش سخیف نوع آدم به وظیفه ی تشکیل خانواده و ازدیاد نسل بوده است. نسل آدم فقط بچه تولید میکردند بی این که بتوانند آنها را تربیت کنند. بعضیشان حتی چندین زن میگرفتند و از آنها ده ها بچه تولید میکردند بی این که بتوانند به این بچه ها واقعا توجه کنند. بعضی دیگرشان درحالی که از تامین مالی یک فرزند عاجز بودند پشت سر هم صاحب فرزند میشدند. نسل خود را به اندازه ی تمام زمین زیاد کردند بی این که شهروندی زمین را خود آموخته و به فرزندان شان نیز یاد داده باشند و پرات، به تأسی از تئوسوفی، این نوع برخورد با مقوله ی فرزندآوری را به واقع حیوانی میخواند. اما از دید تئوسوفی، این، برای بازگشت خودبخودی و داوطلبانه به اصل خدایی و دوجنسی آدمی بی هیچ حسرتی لازم بود. چون هرچقدر گذشت تمام شهوت مرد، در فرافکنی روحیه ی زنانه ی خود به زن، بسیج



شد. مردان ابتدا زنان را ملبس به پوشش و خوی مردانه کردند تا خودشان را بهتر در آنها ببینند، و زنان نیز در پوشش و خوی مردانه، به تقلید از مردان، روحیه ی زنانه ی خودشان را در مردان مورد علاقه ی خود، فرافکنی کردند و مردان زن پوش و دخترمانند را پسندیدند و این از دید تئوسوفی آنقدر ادامه خواهد یافت که مرد و زن مجددا از هم غیر قابل



تشخیص شوند و با فروکش میل جنسی و کاهش تولید مثل، امکان تربیت و کنترل آدمیان فراهم شود.:

“sex: theosophical quotations”: david pratt: “exploring theosophy”: march2002

چنین اتهام عظیمی به جنسیت در سرنوشت عمومی نوع بشر با همه ی خصوصیات متفاوتش، مدیون فرافکنی گناه آغازین جنسی یهودی-مسیحی به انتخاب طبیعی داروین از طریق منتخب شدن نر ایدئال از سوی جنس ماده برای تولید مثل در تمام حیوانات است. یعنی تئوسوفی، با تایید تورات از طریق انتخاب طبیعی داروین، ذات کنونی بشر را حیوانی تشخیص داده است و این، جز با مشاهده ی وضعیت خانوادگی افراد عامی که تفاوت زیادی با جانوران در تولید مثل از خود نشان نمیدادند تایید نمیشد. این هم باورپذیر بوده که در گذشته همه ی آدمیان، لزوما اینطور به زندگی خانوادگی نگاه نمیکردند. اما مسئله ی اساسی این بود که تولیدمثل غریزی و بی حساب و کتاب گروه عامی و جانور مسلک، نسل بشر را زیاد کرده بود و این فقط میتوانست در قالب ابزار موقتی ای برای سیطره ی بشر بر زمین



≡ Peter Menzel Photography

< India Material World Revisit



Life below the poverty line - India

Girl in India bikes 745 miles home to save disabled dad



Jyoti Kumari Paswan, 15, (C-bottom) and her family stand in front of their house in Siruhully village, the Darbhanga district, India, May 23, 2020. (Photo by STR / AFP)

Cycling single-handedly for over 1,200 kilometres along with her 45-year-old ailing father, 15-year-old Jyoti Kumari reached her Sirauli home in Bihar's Darbhanga after a week-long journey from Haryana's Gurugram last Saturday.

Ismat Ara | May 24, 2020 14:19:58 IST



و به دست گرفتن خلقت از سوی او معنی دار باشد.

این، فقط با افزونخواهی و میل به تسلط در حد افراطی که مختص خدا است محقق میشود و به سطح بالایی از خودنمایی نیاز دارد که باز هم یک حس خدایی است چون فقط خدا است که همه باید او را بشناسند. کسب ثروت، قدرت و شهرت برای دیده شدن که شاه-خدایان یا به اصطلاح پسران خدا در مقام روسای قبایل و ممالک در پیش میگرفتند و با آن الوهیت خود را به زیردستان و رعیت خود ثابت میکردند را مسیحیت رد کرد وقتی در آن، پسر واقعی خدا یعنی عیسی به پیشنهاد شیطان درباره ی گرفتن تمامی ثروت ها و قدرت جهان در ازای دست کشیدن از رسالتش دست زد و طمع و خودنمایی را محکوم نمود. با این حال، این یک پیشبینی مسیحی بوده که در آینده، امت مسیح، او را در طلب ارضای "مامون" خدای ثروت اندوزی و طمع، ترک خواهند نمود. از آنجاکه شیطان بوده که از کیسه ی خلیفه قدرت و ثروت دنیا را به مسیح میداده، همیشه نوعی ارتباط بین مامون و شیطان حس میشده است. این پیشبینی اکنون تحقق یافته و علت اصلی آن هم آن است که انسان پرجمعیت همه جا گیر، باور کرده حق خلقت را خدا به او تفویض کرده و طمع زمینی او را در قالب نوعی تقلید از خدا تقدیس نموده است. از اینرو بزرگترین دشمن بشر، نه لامذهبی بلکه هرچه مادی تر شدن مذهب به پیروی از مکتب رئیس قبیله های نسل آدم است. متیو باتلر از این پدیده به نام "ماتریالیسم متافیزیکی" یاد میکند و در اینباره مینویسد:



«بسیاری از سنت های معنوی در طول تاریخ پدید آمده اند و اگرچه تفاوت های خود را دارند، اما یک اصل رایج تکراری در بینشان این است که حرص و آز، با معنویت ترکیب نمیشوند. معلمان روحانی مشهوری مانند عیسی یا بودا در تعالیم یا شیوه ی زندگی خود، حرص و آز را ترویج نمیکردند. کاملاً برعکس؛ آنها نشان دادند که باید بر حرص و طمع و خودمحوری غلبه کرد. طمع در بسیاری از سنت های معنوی به عنوان یک مانع یا تله دیده شده است که ما را از درک و تحقق هدف بالاتر زندگی باز میدارد. از آنجاکه ما را خودخواه و وسواس به چیزهای گذرا میکند، از دیرباز آموخته شده است که چشمپوشی از امیال خودخواهانه، و کمک فداکارانه به دیگران برای انجام همین کار، برای رسیدن به رستگاری



Kyrgyz

765 followers



Follow



Kirghizia. Race.1939



یا رهایی ضروری است. اما این اصل در دنیای معنویت تجاری به طور فزاینده ای روی سر خود میچرخد. برخی میخواهند آن را به هر دو صورت داشته باشند: اول، تعقیب معنوی یا متافیزیکی در زندگیشان و برآورده شدن تمام خواست مادی آنها، و دوم این که کسانی که این پیام را میفروشدند - شرکت های پشت سر آنها- میتوانند از گسترش این وعده ی دروغین، پول زیادی به دست آورند. اما به چه قیمتی؟ کسانی که فراتر از محدودیت های



سفت و سخت نهادهای مذهبی سنتی نگاه میکنند، طیف به ظاهر نامحدودی از جایگزین ها در پدیده ای دارند که به طور کلی، معنویت "عصر جدید" نامیده میشود و با "خودیاری" و تثلیث "ذهن-بدن-روح" تلاقی میکند. صحنه داشتن آزادی برای کشف باورهای معنوی جایگزین و متنوع به طور آشکار، در جامعه چیز شگفت انگیزی است. اما در عصر مصرف انبوه امروزی، افراد باهوش دریافته اند که میتوانند با فروش پیام هایی که آرزوهای معنوی مردم را به جذاب ترین شکل تجاری میرسانند، درآمد زیادی به دست آورند. صحنه ی عصر جدید بسیار متنوع است، با عناصر مردمی و اصیل، اما ناگزیر مانند بسیاری دیگر از جنبش های اجتماعی بدیل، کسانی هستند که به دنبال بهره برداری از آن و استفاده از آن برای مقاصد تجاری هستند. در این فرایند، ایدئال های معنوی را میتوان انتخاب و تجاری کرد، زیرا شرکت ها و نویسندگانی که از آنها حمایت میکنند، به دنبال کسب سود از بازار هستند. این تجاری سازی به ناچار پیام را تحت تاثیر قرار میدهد زیرا



جذاب ترین پیام ها بیشترین حمایت شرکتی را دریافت میکنند و جذاب ترین پیام ها نسخه ای خوش طعم تر از معنویت هستند که تمام بخش های سخت و دشوار آن برداشته شده است. داشتن منافع تجاری برای هدایت مسیر معنویت برخلاف ماهیت معنویت است، بنابراین جای تعجب نیست که پیام نه تنها تحریف میشود، بلکه حتی میتواند با این فرایند کاملاً وارونه شود. این شاید زمانی آشکارتر باشد که به محبوبیت های آموزه های جدید در مورد "قانون جذب"، "مثبت اندیشی" و "تجلی" که تعدادی از محصولات در بازار برای آنها وجود دارد توجه کنیم. برخی از آنها به طور گسترده ای موفق بوده و توسط افراد برجسته ی مشهور تایید شده اند. فرض اساسی آن است که "مثل، مانند را جذب میکند" و شما



شما همیشه نمی توانید آنچه را که می خواهید نشان دهید





هر آنچه را که فکر میکنید جذب میکنید، بنابراین میتوانید افکار خود را تغییر دهید تا آنچه را که در زندگی جذب میکنید تغییر دهید. بنابراین اگر به چیزهای مثبت فکر کنید آنها را جذب خواهید کرد در حالیکه اگر منفی فکر کنید، چیزهای بد را جذب خواهید کرد. بدیهی است که حقیقتی در آن وجود دارد؛ تا حدی. به عنوان مثال، اگر همیشه افکار خشمگینانه

دارید، به احتمال زیاد، با عصبانیت رفتار میکنید و دیگران را به خشم تحریک میکنید و در نتیجه خشم را به سمت خود جذب میکنید. بنابراین تغییر الگوهای افکار منفی میتواند شرایطی را که شما جذب میکنید تا حدی تغییر دهد. با این حال، قانون جذب، اغلب به عنوان نوعی چراغ علاء الدین جادویی معرفی میشود که میتواند هرآنچه را که میخواهید به شما ارائه دهد. اگر به یک ماشین جدید فکر کنید عملی خواهد شد. اگر به یک معشوق جدید جذاب یا یک شغل جدید عالی فکر میکنید، میتوانید آن را نیز به دست آورید. اگر به ثروتمند شدن فکر میکنید، این اتفاق می افتد. شما فقط باید به آن فکر کنید و به نتیجه ایمان داشته باشید و آشکار خواهد شد. کائنات هرآنچه را که بخواهید فراهم خواهند کرد، اگر فقط به آن فکر کنید و باور داشته باشید؛ نوعی قدرت عرفانی که از طمع به وجود آمده است. همه ی طرفداران قانون جذب در مورد آن به طور آشکار مادی گرا نیستند، اما نمیتوان انکار کرد که برخی از محبوب ترین نسخه های این نظریه، هویج را بر وعده ی ثروت، موفقیت و تحقق همه ی آرزوها آویزان میکنند. اکنون یک خطر آشکار با این تفکر این است که میتواند توهم را تشویق کند. مردم نمیتوانند هرآنچه را که میخواهند داشته باشند و این ادعاها میتوانند به مردم امید کاذب بدهند. اما مشکل اصلی دیگر این است که این نوع آموزش میتواند به راحتی، خودخواهی و طمع را تشویق کند و این دیدگاه که جهان به نحوی عرفانی برای پاداش متافیزیکی خودمحوری طراحی شده است به نوبه ی خود این دیدگاه را تداوم میبخشد که موفقیت و خوشبختی، از طریق آنچه اندازه گیری میشود در جهان به دست می آید. هنگامی که این باور به عنوان وسیله ای برای برآوردن هر آرزویی در نظر گرفته میشود، میتواند کاملاً ضد معنوی شود؛ نوعی ماتریالیسم متافیزیکی یا حرص و آز با درخشندگی عرفانی که به مردم راهی ظاهراً عرفانی میدهد تا همه ی خواسته های دنیوی خود را آشکار کنند و در عین حال، خودمحوری را تشویق کنند. تشویق مردم به جستجوی خوشبختی از طریق چیزهای بیرونی، از طریق مصرف و موقعیت، به راحتی برای شرکت ها مناسب است اما با اصول معنوی اساسی مغایرت دارد. طمع از چه زمانی راهی عرفانی به سوی سعادت بود؟ گوردون گکو میگفت: "طمع خوب است" اما او یک دلال سهام وال استریت بود که طمع او را به زندان انداخت. احساسات او در آموزه های معنوی واقعی یافت نمیشوند.»:

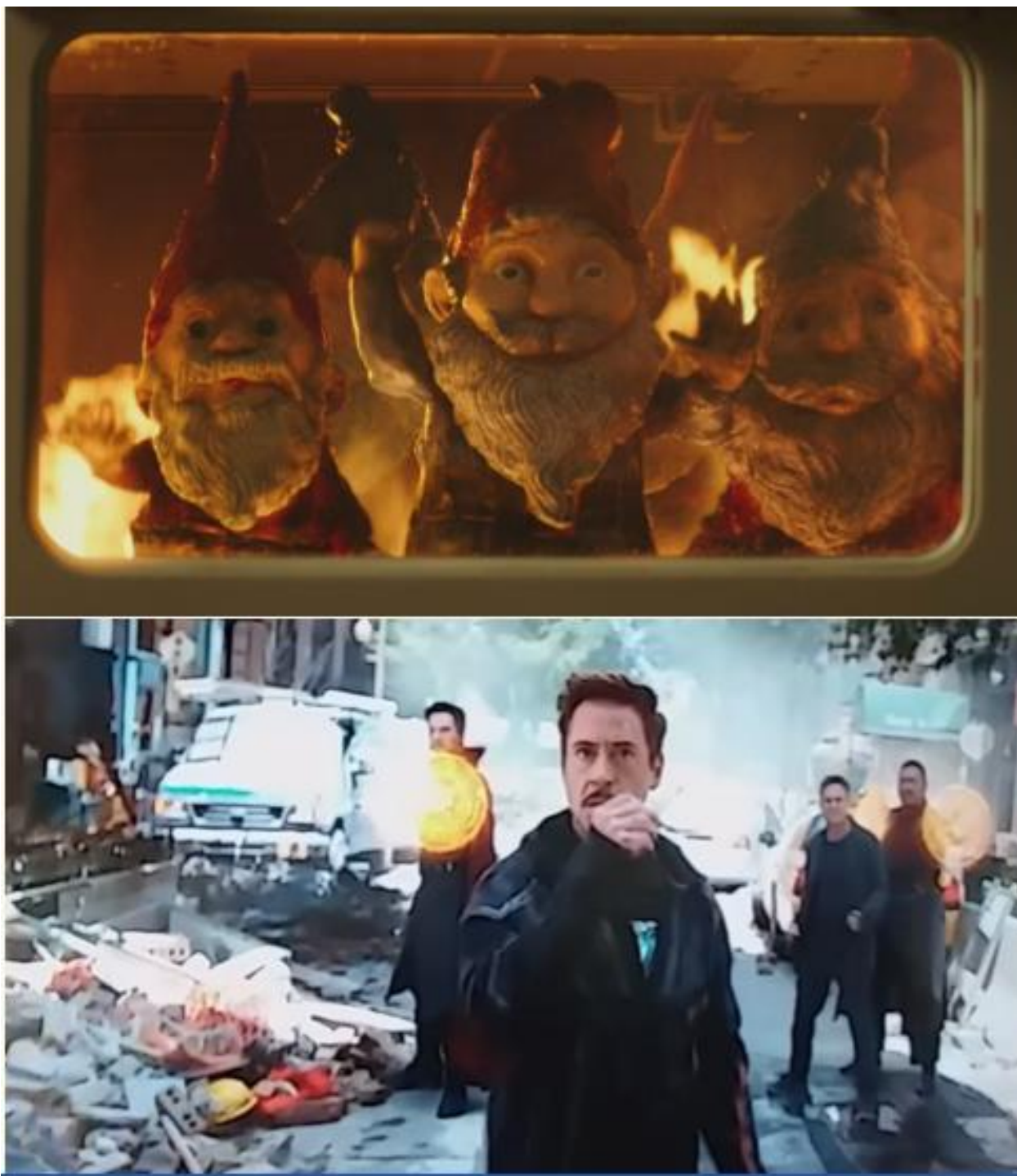




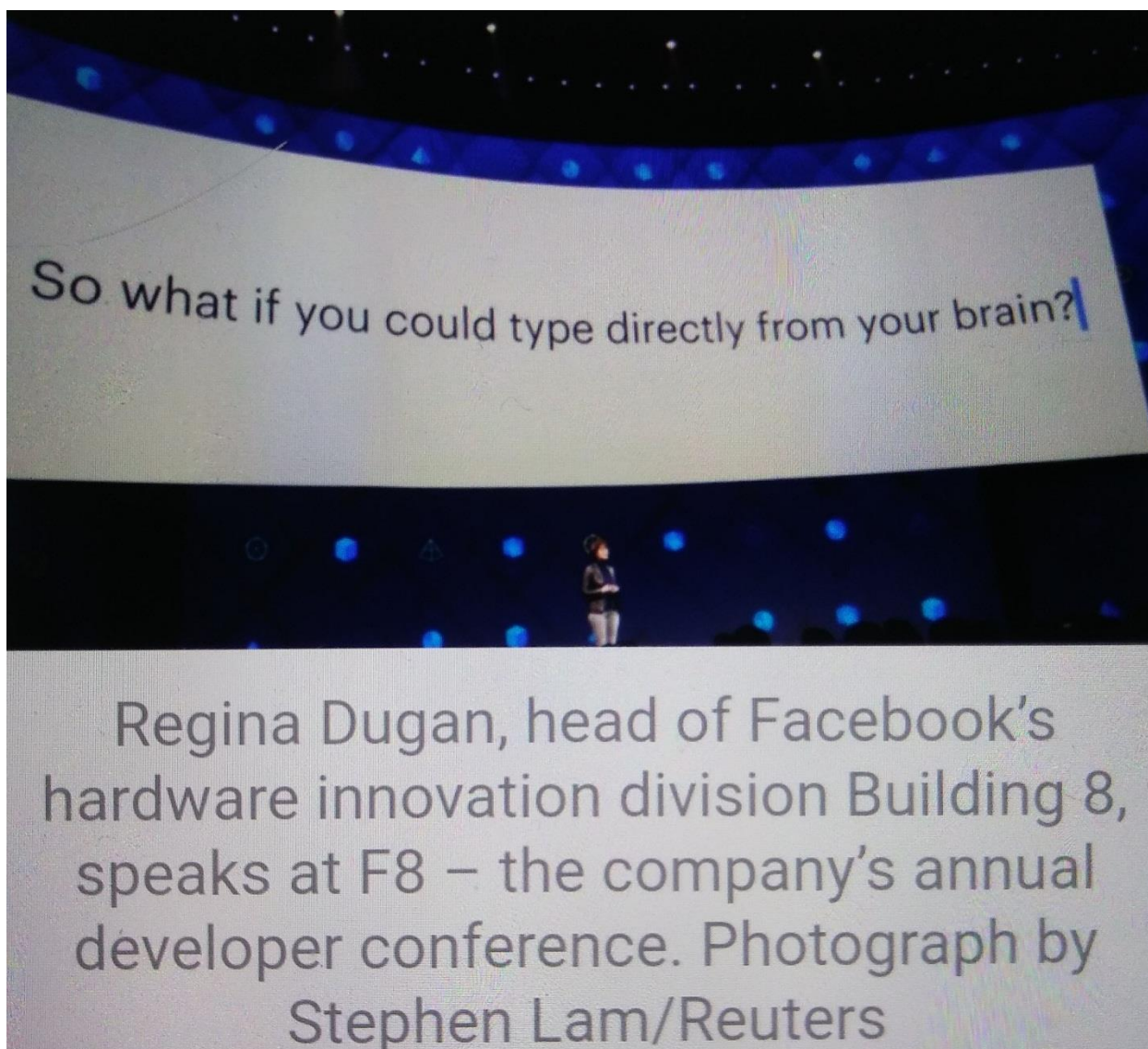


“how materialism posing as mysticism subverts spirituality and limits consciousness?”: matthew butler: conscious reporter: august 17, 2014

مطمئننا این موقعیت دل انگیزی نیست. اما اگر نظریات قبلی کوانتومی را درباره ی هدایت بشر از سوی جهان آگاهی الکترون ها پذیرفته باشیم چطور میتوانیم مطمئن باشیم که پیروزی انسانی بر زمین با طمعکاری، فقط یک تاکتیک کوتاه مدت است و بعدش باید در آن تجدید نظر کرد؟ علم اینجا شاخه ی دیگر خود را از آستین بیرون می آورد و مسئله ی تداوم اجتماعی طمع معنوی شده به صورت فضای مجازی و تخیل سینمایی را به زبان جامعه شناسی هولناک جلوه میدهد. روی آوردن هرچه بیشتر مردم متمدن به فضای خیالی و غیرواقعی تا حد اقبال به زندگی کردن در فضای مجازی، حکایت از شکست رسیدن به آرزوها در همین دنیا دارد. در سال 2005، دکتر مارک ای. کولتکو ریورا، در مقاله ای با



عنوان "تاثیر اجتماعی بالقوه ی واقعیت مجازی"، روی تاثیرات اجتماعی و روانی بالقوه ی تجربه ی واقعیت مجازی بر زمینه های تجربه ی خصوصی، خانه و خانواده، مذهب و معنویت بحث نموده بود. حالا با گذشت دو دهه از مطرح شدن این موضوعات، ما میتوانیم به ضرس قاطع بگوییم که یک دلیل درگیر شدن مردم با فضای مجازی، دغدغه داشتن مردم در تمام زمینه های فوق از جمله معنویت در تمام این مدت بوده است. به نظر میرسد دنیای



خیالی فضای مجازی و عالم فیلم و گیمینگ، جانشینی برای زندگی پس از مرگ بوده که در تمام این مدت، اگرچه بهانه ای برای گوشه ی چشم داشتن مردم به معنویت بوده، اما ناخودآگاه برایشان اهمیت مادی داشته است. لالیما کوئالا در اینبار مقاله ای دارد که برای نشان دادن قدمت این گره، با این جمله از مارک توآین شروع میشود:

«ترس از مرگ، ناشی از ترس از زندگی است. کسی که به طور کامل زندگی میکند، آماده است تا در هر زمانی بمیرد.»

کوئالا در ادامه مینویسد:

«قهرمانان به ندرت میمیرند. آنها از سختی فراتر میروند و بر خود مرگ غلبه میکنند تا با الهام بخشی به ما هیجانزده و نیرومند شوند. روی صفحه و خارج از آن، از طریق آزمایش



منظورم یک هرج و مرج بزرگه و کسی
نمیدونه چجوری باید جلوشو گرفت



به شهر حمله شده
راه های ارتباطی قطع شده



مطمئن نیستی که
نمیدونم



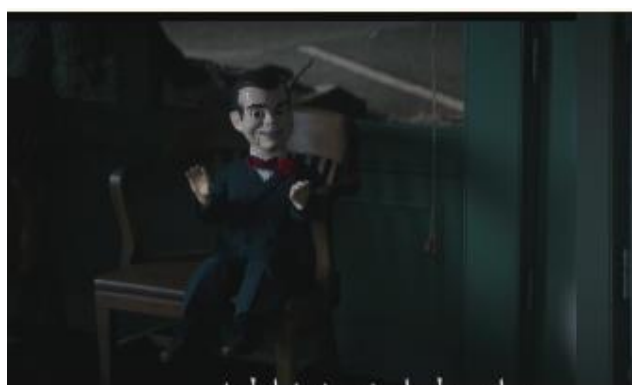
نظرت چیه؟



بیا خونه ما، روی سی دی داریمش



از فیلم حبایه



برای صلح اومدم، بدون اسلحه



حالا، بی حرکت



انتقام اسلپی، عنوان خوبی میشه



و پیروزی، قهرمانان بلندترین جاه طلبی انسانی یعنی جاودانگی را به تصویر میکشند. قهرمانان تا ابد زندگی میکنند و از قضا باید از مرگ تشکر کنیم! زیرا به عنوان یک نقطه ی مرجع، مرگ است که تلاش های قهرمان ما را اعتبار میبخشد، مرگ است که به زندگی او معنا میبخشد، و مرگ است که یک قهرمان را در حافظه ی انسان متبلور میکند. زندگی خود ما هم چندان متفاوت نیست. از نظر شخصی و بین فردی، این نقطه ی عطف نهایی نقش عمده ای در شکل دادن به نگرش ها و واکنش ما به دنیای اطرافمان دارد؛ اینجا و اکنون. چه متوجه باشید چه ندانید، عمل مردن و نحوه ی حرکت ما از طریق آن، عمیق ترین جوهر زمینه های اجتماعی و فرهنگی ما را منعکس میکند. مناسک پایانی و "قضاوت نهایی" ما بازتاب ایدئال هایی است که ما آرزوی حفظ آن را در طول زمان اینجا روی زمین داریم. و بنابراین مرگ ما چیزی فراتر از آزادی و خداحافظی است. از طریق مفهوم و آیین، شاخصی را برای سنجش کل زندگی ما در بر میگیرد.»



کوئثالا دو سر طیف این موضوعیت اجتماعی را نشان میدهد. در یک سر، قبطیان قرار دارند که برای زندگی پس از مرگ و عالم خدایان و ارواح، بیش از زندگی در این دنیا اهمیت قائل بودند. آنها هرچه نوشتند، درباره ی آن عالم مرموز و انواع دعاها و طلسم ها برای گذشتن مرده از مراحل خطرناک آن بود، و نیز انواع و اقسام مراسم برای بزرگداشت مرده و کمک به روح او در سفر مهمش با شبیه سازی آن روی زمین. در سر دیگر، ماسایی ها قرار داشتند که خیلی ساده، جسد مرده را رها میکردند که گوشتخواران آن را بخورند. آنها معتقد بودند که مرده در خانواده و قبیله ی خود به حیات خود ادامه میدهد و اثر زندگیش در تغییر ترتیبات زندگی اجتماعی از طریق تاثیر حیات او بر دیگران، به جاودانگی او می انجامد. بیشتر مردم دنیا در حالتی بین این دو سر زندگی کرده و مرگ اندیشی نموده اند. به طوری که میتوان گفت جایگاه ما در زندگی پس از مرگ بر حسب اکثر ادیان، بر اساس جایگاهی که زندگی ما در طول مهمانی روح و آگاهیمان در زمین بر مسیر خلقت نهاد تعیین میشود.:

«هر روز من، جریانی پیوسته از ظهورات، رویاهای روانی و رویارویی با غیب – اختیاری و غیر ارادی- به همراه داشته است... روح فوق العاده پرحرف مادر بزرگ متوفی من نیامده تا رازهایی را در گوش من زمزمه کند، و من چنین رازهایی را از طریق رعد و برق سرنوشت ساز زئوس نیز کشف نکرده ام. این بینش ها حتی در پیش پا افتاده ترین چیزهایی که درست پیش روی ما ظاهر میشوند نیز وجود دارند.... هر لحظه در درون خود، امکانات دوگانه ی زندگی و مرگ را در خود دارد. این انتخاب ما است که روی آن

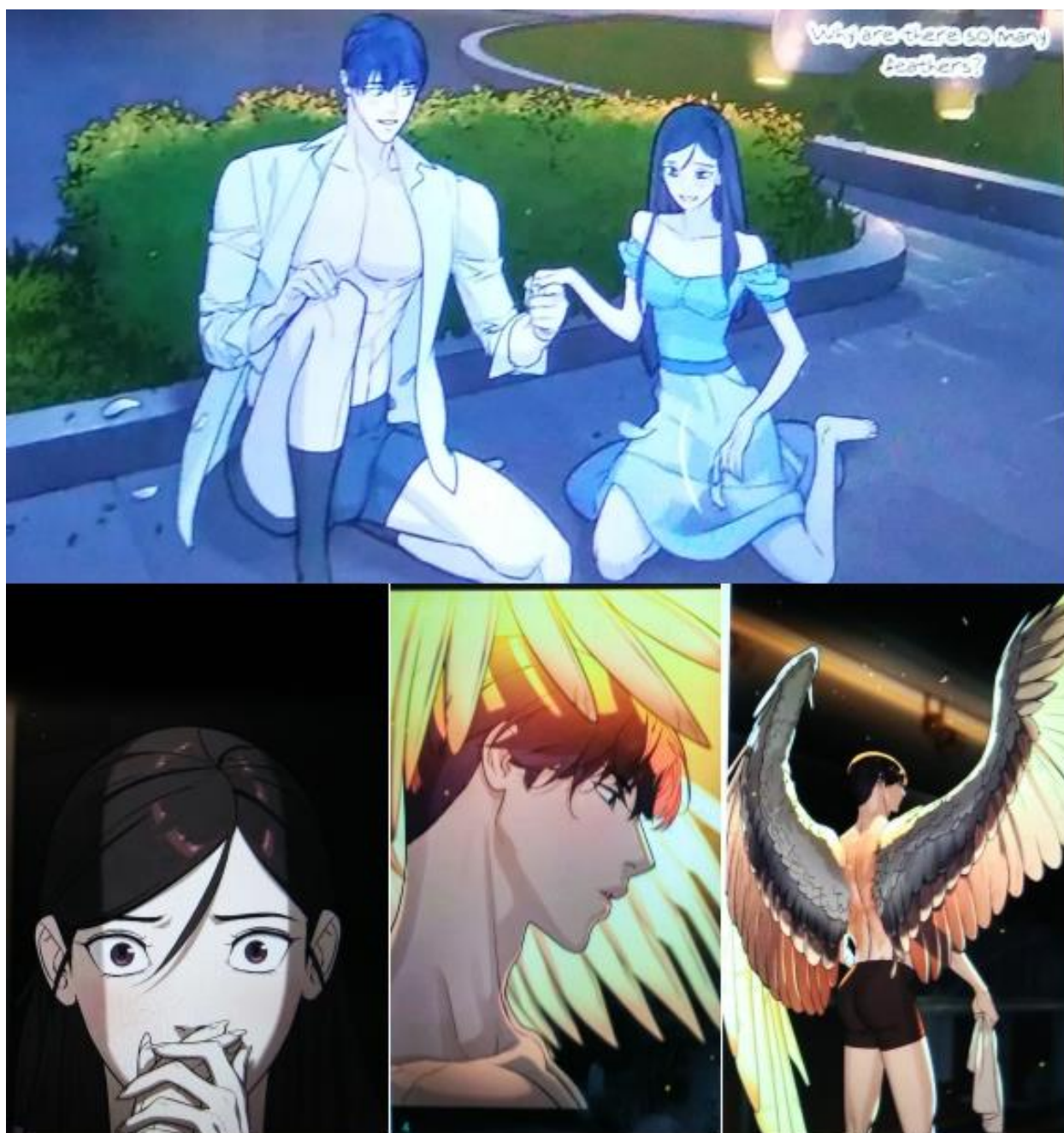


من راسپوتین هستم

نویسنده: [الکسی ویاژوفسکی](#)

ژانرها: [تاریخ جابگزین](#) ، [هیتمن](#)

همان آغاز قرن بیستم. سلطنتی روسیه. یک ضربه و یک شانس برای کشور برای اجتناب از دو جنگ خونین. آیا می توان سرزمین مادری را نجات داد؟ کاملاً. اگر مورد علاقه جدید خانواده سلطنتی هستید



تمرکز کرده و تجربه میکنیم. درست مانند دانه ای که برای تولد یک گیاه باید بمیرد، ما نیز دائماً در حال تکامل هستیم. بخشی از ما با تولد یک جنبه ی دیگر میمیرد. شما میتوانید این را در یک سطح استعاری در حالی که خود را دوباره اختراع میکنید، تجربه کنید یا به طور فیزیکی، شاهد آن باشید. زیرا بدن شما سلول های جدیدی را به دنیا می آورد و سلول های قدیمی را دور میریزد.»:

“here is the power of living awareness of life beyond death”: laleema kuthiala: collective evolution: 19 feb 2015

تمثیل مرگ و زندگی گیاهان که در اواخر این رونوشت مشاهده کردید، یکی از قدیمی ترین تمثیل های آدمی از تصویرسازی مرگ و باززایی مداوم خودش در هیبت ایزدان نباتات چون تموز و پرسفونه بوده است. از اینرو تقریباً همیشه نگاه ما به زندگی پس از مرگ، یک نگاه خیره به عقب با گوشه ی چشمی به جلو بوده است. افسانه ی امپراطور چین شی هوانگ دی که همزمان در جستجوی جاودانگی و در آرزوی تاسیس سلسله ای پاینده در ده هزار نسل آتی بود، نشان میدهد که جاودانگی و اثر مادی فرد بر جامعه ای بزرگ تقریباً معنی ای یکسان دارند و اگرچه امروز به راز و رمز افکار گذشتگان اطلاعی نداریم و کورکورانه خرافات شکل گرفته حول دلنگرانی های آنها را میپیماییم، ولی اجتماعی بودن دلنگرانی های آنها هنوز با ما هستند. شاید به همین دلیل است که هرچه بیشتر ارزش جامعه ی صمیمی از دست رفته را میفهمیم بیشتر هم آن را به معنویت نسبت میدهیم درحالیکه مذاهبی مثل بودا و مسیح، اجتماعی بودن و معنویت جویی متضاد هم بودند. پس میتوان گفت به این دلیل است که نیو ایج علیرغم شروع ضد اجتماعی رسوایی آورش، بلاخره در جاهایی به کوچه ی شورش علیه اجتماع به نفع اجتماعی بودن زد و خواست های قلبی انسان امروز را به زبان انرژی های کوانتومی کیهانی، معنوی جلوه داد. فعلاً ارزشمند ترین حسی که این جریان ایجاد کرده، همین ابراز این خواست است و همیشه برای یک بیمار، اولین گام در رفع بیماریش، اعتراف به بیماری است و بعد جستجوی پزشک مناسب.



